



### چکیده:

سید علی اصغر غروی در سال ۱۳۷۹ در دانشگاه فردوسی مشهد، به مناسبت بزرگداشت دکتر علی شریعتی سخنرانی نموده و در طی آن به طرح دیدگاه و نحوه ورود شریعتی به مسائل دینی خصوصاً قرآن پرداخته است. او در بخشی از کلام خود می‌گوید: «پس آن چیزهایی که شریعتی انگشت روی آنها گذاشت که اینها به عنوان دین و از دین نمی‌تواند باشد، الآن هم رایج است. پس تا اینجا تفکر شریعتی کهنه نشده است. حرف او تازگی دارد. یعنی تا نسل جدید ما به آن عصاره و گوهر واقعی دین دسترسی پیدا نکند، این قسمت از کلام شریعتی همیشه جدید و نو است، و همیشه مخاطب دارد».

آنچه در پی می‌آید متن پیاده شده این سخنرانی است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، شریعتی، خرافات، معجزات، متشابهات، محکمت، اصحاب کهف، عصای موسی، نور، نقد دینی، علماء دینی، بریدن دست دزد، محاربه، سید علی اصغر غروی، اسلام، مسلمان، نقد اندیشه.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این سالهای پس از پیروزی انقلاب در مورد دکتر شریعتی بسیار سخن گفته شده و هر کس از یک دیدگاه و منظری او را تقدیر کرده و مورد نقد قرار داده است. و این نقدها هنوز هم ادامه دارد که شما به عنوان نسل روشنفکر و دانشجو و تحصیل کرده، قطعاً پیوسته با این نقدها سر و کار داشته و آشنایی دارید. من به طور فهرست وار نقدهایی که به وی وارد شده است را ذکر می‌کنم؛ مثلاً بعضی گفته‌اند که شریعتی دین را ایدئولوژیک کرد و از مشخصات ایدئولوژی این است که ویرانگر است، دشمن تراش است، مخرب است و این صفاتی که بعضی از ایدئولوژی‌ها داشته است که تفکر و اندیشه شریعتی هم منتج از آن است. برخی هم از پایگاه سنت او را مورد نقد قرار داده‌اند و اتهامات دینی به او وارد کرده‌اند. مثل سنی‌گری، وهابی‌گری، و از این چیزها که قبل از انقلاب هم این اتهامات بود. عده‌ی دیگری هم از منظر دیگری به شریعتی نگاه می‌کنند که من به طور خلاصه آن منظر را بیان می‌کنم و دوست دارم که مطلب دیگری را هم در ادامه صحبت‌م به عرض دوستان برسانم که صحبت‌م را دو بخش خواهم کرد.

و آن منظر این است که شریعتی چه مطالبی را مطرح کرده است؟ خود شریعتی، دیدگاهش نسبت به دین چه بود؟ و آیا آن چیزهایی را که مطرح کرد، به طور کلی از جامعه ما برطرف شده است؟! آن اعتراضات و انتقاداتی را که شریعتی نسبت به دین رایج در میان مردم داشت، الآن دیگر به دین رایج وارد نیست؟ آن مطالبی را که شریعتی در کتاب «پدر، مادر ما متهمیم»، یا در «تشیع علوی و صفوی»، یا در «مذهب علیه مذهب» مطرح کرد، الآن دیگر در جامعه ما نیست؟ الآن در جامعه ما مذهب علیه مذهب نیست؟ خرافاتی را که در کتاب «پدر، مادر ما متهمیم» مطرح کرده، الآن رایج نیست؟ هست! حتی به شدت و حدت بیشتری! اگر قبل از انقلاب دسته‌های سینه زنی فقط سینه می‌زدند، الآن قمه هم می‌زنند،



زنجیر هم می‌زنند، طبل هم می‌زنند! چیزهای دیگری که رایج نبود، مثل ناهار خوردن در روز عاشوراء و از این چیزها که اصلاً قبل از انقلاب مرسوم نبود، الآن مرسوم شده است.

پس آن چیزهایی که شریعتی انگشت روی آنها گذاشت که اینها به عنوان دین و از دین نمی‌تواند باشد، الآن هم رایج است. پس تا اینجا تفکر شریعتی کهنه نشده است. حرف او تازگی دارد. یعنی تا نسل جدید ما به آن عصاره و گوهر واقعی دین دسترسی پیدا نکند، این قسمت از کلام شریعتی همیشه جدید و نو است و همیشه مخاطب دارد. مگر ما این مطالب را حل و فصل کرده‌ایم؟! مگر دین را از آن خرافات زدوده‌ایم؟! چه تحولی پیش از انقلاب و بعد از انقلاب در اندیشه دینی ما پدید آمده است؟ آری! یک نوع تحول پدید آمده است! و آن اینکه دین، دیگر کارآیی ندارد. دین در برخورد با مسائل جدید بشری کارآیی ندارد! خیلی از مسائل دین مربوط به تاریخ است! از متن تاریخ و حرکت تاریخ گرفته شده، و اگر چنین حوادثی در تاریخ اتفاق نمی‌افتاد، مطلبی هم در دین راجع به آن نبود. این یک نوع برخورد با دین است.

ولی آیا آن چیزی که شریعتی - فرض بگیریم - در کتاب «حج» راجع به حج بیان کرده و توضیح داده که حج واقعی این است، الآن همان طور شده است؟! آیا حج واقعی این است که مردم ما الآن انجام می‌دهند، یا حج واقعی آن است که شریعتی بیان کرده و هدف از وضع این حکم در قرآن را طی کردن مدارج کمالی انسان می‌داند؟! اگر هدف این نبوده، پس وضع این حکم همان است که دیگران می‌گویند؛ اینکه یک چیزی بوده، در یک شرایط تاریخی، به عنوان یک اعمالی، مطرح شده، الآن هم دیگر کارآیی ندارد و باید آن را کنار گذاشت!!

الآن مسؤلیت ما در قبال این وضعی که در برابر دین پیدا کرده‌ایم چیست؟! کنار گذاشتن کامل دین، یا قبول دین به عنوان مجموعه‌یی از سنت‌ها که بیشتر خرافی هستند، یا قبول کردن دین به عنوان یک برنامه عملی زندگی و راهبرد انسان به سوی تکامل و اعتلاء اخلاقی؟!

در اینجا ما در برابر یک سؤال بزرگ قرار می‌گیریم که باید پاسخ بدهیم! ما با نزول قرآن مواجه می‌شویم. قرآن چگونه کتابی است؟ آیا قرآن مجموعه همان خرافاتی است که به صورت همین سنت‌های جاری در دین ما وجود دارد؟ پس قطعاً به درد نمی‌خورد! آیا قرآن وحی است و آیا ما وحی را قبول داریم؟! اگر وحی است و از جانب خدا آمده است، پس نباید کلام غیرمعقول و بدرد نخور در آن باشد! بناء براین، اینها همه مسائلی که تحت عنوان دین به ما عرضه شده است و عقل ما نمی‌پذیرد، چه جایگاهی در قرآن دارد؟ آیا از متن قرآن گرفته شده است؟!

اینها را باید حل بکنیم و اگر ما از آن خاستگاه و جایگاهی که شریعتی بیان می‌کند، حرکت نکنیم و دائم از این شاخ به آن شاخ بپریم، فکر نکنم به جایی برسیم! یعنی نه می‌توانیم خودمان را نجات بدهیم نه دینمان را! باید تکلیف را یکسره کنیم! یعنی یا باید دین را چه خرافی، چه خوب، چه بد، ببوسیم و کنار بگذاریم. یا اگر می‌خواهیم با دین زندگی کنیم و با دین دست و پنجه نرم کنیم، قطعاً هنوز نیازمند بسیاری از افکار شریعتی هستیم. تحلیلی که او کرده است از ساختار اجتماعی ما و ساختار فکری ما، این قطعاً برای ما مفید و کارساز است.

من در بخش دوم می‌خواهم از اینجا بهره بگیرم، چون شما اهل دانش هستید و کتابهای شریعتی را هم مطالعه می‌کنید، مقالات زیادی هم درباره او نوشته شده، من بیشتر از این بحث را ادامه نمی‌دهم. من می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و بگویم که یکی از راههای شکستن این حصار، حصار این مذهب، این دینی که در واقع به انواع و اقسام، به جای اینکه بندها را از پای ما بگسلد، و غل‌ها را از گردن ما

بردارد، غل و زنجیر شده است بر دست و پای ما، طبق آیه قرآن که؛

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ  
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ  
إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ... (اعراف ۱۵۷)

مشخصاتی که قرآن برای این پیامبر تعریف می‌کند، این است که برای مردم پاکیزه‌ها را حلال می‌کند، خبائث و آلودگی‌ها را حرام می‌کند، و غل‌هایی که بر گردن دارند و زنجیرهایی که بر پاها دارند، از آنها برمی‌دارد.

این اکنون برعکس شده است! بناء بر این بهترین راه فکر کنم برای این نسل، این است که تمام آنچه که از خارج قرآن به آنها داده می‌شود، زمین بگذارند، و از نو وارد قرآن بشوند، و ببینند آیا واقعاً کلام وحی است؟ و اگر وحی است، باید معقول باشد و ضد و نقیض نداشته باشد. متأسفانه در متون شیعی ما مطالبی هست که اگر ما یکتا پرست باشیم، دقیقاً منطبق با شرک است. مثلاً اگر بخواهیم آیه نسخ را به این معنا بگیریم که برخی از آیات قرآن تلاوتش هست و حکمش منسوخ شده، یعنی العباد بالله خداوند نمی‌فهمیده که یک زمانی این آیه دیگر به درد نمی‌خورد. در حالی که تمام حکماء می‌گویند که از حکیم، قبیح است که در موقع حاجت، از خطاب دریغ کند، یا حرفی بزند که غیر معقول باشد. پس ما وقتی که از دریچه و منظر مفسرین مشهور هم به قرآن نگاه می‌کنیم، مواجه می‌شویم با یک حرفهایی که منطبق با توحید نیست. مثلاً در قرآن یک آیه می‌گوید که:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا  
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره ۶۲)

چه اهل اسلام باشد، چه یهودی باشد، چه نصرانی باشد، اگر سه عنصر در او وجود داشته باشد، این فرد دیگر نباید از عذاب بترسد، غمگین هم نباشد. ایمان به خدا، ایمان به آخرت، عمل صالح. و در جای دیگر می‌گوید:

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَمُ (آل عمران ۱۹)  
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْأِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ (آل عمران ۸۵)

پس این آیات در برابر هم هستند. این دو آیه، آیه اول را رد می‌کند. بسیاری از حکماء ما این مسائل را حل کرده‌اند! ما اگر از راهی که آنها رفته‌اند، حرکت کنیم، فکر کنم بسیاری از دیدگاه‌هایمان عوض بشود. مسأله ما این است که دین، در چارچوب چند حکم فقهی مغفول شده، و دین را فقط به عنوان این احکام فقهی می‌شناسیم. در حالی که آیات احکام در قرآن کمتر از ده درصد است. بقیه مطالب مربوط به انسان و تعریف او و تحولات و حرکات او است.

حال، حکماء، چطور این مسائل را حل کرده‌اند؟ آنها گفته‌اند: «القرآن يفسر بعضه بعضا». قرآن بعضی از آن مفسر بعضی دیگر است. در مورد مثال بالا، می‌گویند: مسلم در قرآن کیست؟ ابراهیم! «كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا» (آل عمران ۶۷) ابراهیم مسلمان است. پس معنای اسلام در قرآن یعنی تسلیم امر خدا بودن. می‌خواهد در نصرانیت باشد، می‌خواهد در یهودیت باشد، می‌خواهد صابئی و ستاره پرست باشد، هر طور که می‌خواهد باشد، مسلم است. دین و دینداری نزد خدا تسلیم بودن به امر خدا است، نه اینکه بیاید در چارچوب دین اسلام قرار بگیرد.



اگر از این منظر وارد قرآن بشوید، حتی در آیات احکام، که بسیاری از روشنفکران ما در آن مانده‌اند، مسائل قرآن حل می‌شود. مثل اینکه چطور در قرن بیستم، دست دزد را ببریم؟! چطور مفسد فی الارض و محارب را اعدام کنیم؟! این احکام، احکامی است که برای آن زمان بوده است!

در حالی که اگر به سه‌آیه قرآن توجه کنید، پاسخ را دریافت می‌کنید. در یک آیه، قرآن را تعریف می‌کند، می‌گوید: «آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ... وَأُخْرٌ مُّتَشَابِهَاتٌ» (آل عمران ۷) پاره‌یی از آیات قرآن محکم است و پاره‌یی متشابه است. در جای دیگر می‌گوید: که «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ» (هود ۱)، همه قرآن را محکم شمرده است. و در یک آیه دیگر می‌گوید: «كِتَابًا مُّتَشَابِهًا» (زمر ۲۳) همه کتاب متشابه است. پس می‌شود آیات احکام را هم، در آیات متشابه قرار داد. مثلاً آیه:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ... (مانده ۳۳)

کسانی که با خدا و رسول محاربه می‌کنند، جزاءشان چیست؟! جز این نیست که پاداش کسانی که با خدا و رسول محاربه می‌کنند و در زمین فساد می‌کنند، این است که کشته بشوند، یا دست و پایشان از چپ و راست قطع بشود، یا به دار آویخته شوند یا تبعید شوند.

ببینید در قرآن آیات امر و نهی مشخص است. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (نحل ۹۰) امر می‌کند به عدل و احسان! «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» (نساء ۵۸) خدا به شما امر می‌کند که .... ولی در آیه محاربه نگفته است که بکشید و به دار بزنید و دست و پا را قطع کنید! می‌گوید جزاء آنها این است! و این آیه جزء متشابهات است! شبیه چیست؟ بسیار بسیار عرفی است! مثل وقتی که بچه‌یی در خانه اذیت می‌کند. شما می‌گویید حقت این است که گوشت را با میخ به دیوار بکوبم. یا سزایت این است که از این پنجره پرت کنم بیرون! اما نمی‌کند. آیه هم می‌گوید: «إِنَّمَا جَزَاءُ» پاداش‌شان این است! ولی نمی‌گوید که بکنید!

اما در مورد قطع دست سارق؛ «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا...» (مانده ۳۸) دست زن دزد و مرد دزد را ببرید! اینجا فعل امر است! آیا «قطع کردن» در زبان عرفی، همیشه، به معنای بریدن همراه با جدا کردن است؟! ممکن است در جایی به معنای جدا کردن هم باشد، ولی به طور معمول معنای بریدن است. شما می‌گویید: دستم را ببریدم! نه به معنای قطع کردن! می‌گوید: دست فلانی را از فلان کار قطع کن! دستش را ببر! یعنی واقعاً دستش را ببر!؟

دزدی را هم در عرف بیاورید! شما چه کسی را دزد واقعی می‌دانید؟! کسی که از سر نیاز و احتیاج و به سبب فقر عمومی در جامعه و بیکاری و گرسنگی دزدی کرده باشد، دزد است؟! یا کسی که از سر بی‌نیازی و به جهت تسلط بر قدرت و در اختیار داشتن زمام امور مملکت، ثروت‌های ملی یک ملت را به جیب خود فرو برد؟! کدامیک دزد هستند؟ قرآن می‌گوید: دست اینها را از کار ببرید. یعنی برای امت مسلمان تعیین وظیفه می‌کند که مدیران شما، رؤسای شما، سروران شما، صاحبان قدرت شما، دزدها نباشند. به جهت آیه دیگر: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...» (نساء ۵) اموالتان را دست سفهاء ندهید. چون مال، قوام زندگی شما است.

اگر از این منظر وارد قرآن بشویم، بسیاری از خرافاتی که مفسرین ما، متأسفانه تحت عنوان علماء، در کتابهای تفسیرشان نوشته‌اند، راه حل پیدا می‌کند. خرافاتی که در این زمان روشنفکران ما را سردرگم کرده و راهی ندیده‌اند جز اینکه بگویند: قرآن احکامی دارد، که برای زمان پیامبر بوده، و بر اثر

ضروریات اجتماعی و تاریخی آن زمان، پیامبر بیان کرده و الآن دیگر از کار آیی افتاده است. پس آیا در این زمان دیگر مهم نیست که دزدها بر ثروتهای ملی حاکم باشند؟! و آیا لازم هم نیست که دستشان قطع بشود؟! و هیچ کس هم کوشش نکند که اینها را از مناصب قدرت بردارد و یک عده انسانهای سالم را بیاورد؟!

موضوع دیگری که برای ورود به قرآن باید به آن دقت داشت، این است که شما به هر پدیده‌یی که نگاه کنید، یک ظاهر دارد و یک باطن، و باطن مهمتر است از ظاهر. وقتی که شما به این میوه‌ها نگاه کنید، ظاهری دارند. ولی انگیزه‌یی که انسان را وادار می‌کند که به این میوه برسد و آن را بخورد، باطن میوه است. یعنی موادی که درون آن گزاشته شده است. در مورد کلماتی هم که در قرآن آمده، همین معنا صدق می‌کند. وقتی که قرآن می‌گوید «...وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ...» (جائیه ۱۶) ما از پاکیزه‌ها به شما روزی دادیم، روزی را دو دسته بکنید. یکی همین چیزهایی است که بر حسب ظاهر به عنوان خوراکی می‌بینید که رزق است. و دیگری آن رزق اساسی و مهمی است که خداوند نصیب بشر کرده و آن هدایت است. اگر با این مفهوم رزق وارد قرآن بشویم، تمام آن چیزهایی که راجع به حضرت مریم گفته‌اند که سقف شکافته می‌شد و سفره می‌آمد پایین و پهن می‌شد، اینها نیست؛ «...كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا...» (آل عمران ۳۷) هر بار که زکریا در محراب به نزد مریم می‌آمد، می‌دید یک چیز تازه‌یی دارد، به یک مقام تازه‌یی نائل شده است، یک روزی جدیدی دارد، یک حرف تازه‌یی دارد!

طعام و نعمت در قرآن نیز به همین شکل است! «...وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...» (آل عمران ۱۰۳) این نعمت، نعمت ظاهری نیست! چرا؟ چون می‌گوید: «إِذْ كُنْتُمْ أَغْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ...» بر حسب این نعمت، شما از دشمنی دست برداشتید و با هم الفت گرفتید. «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا...» به سبب این نعمت، خدا شما را از آن پرتگاهی که زیر پایتان آتش بود، نجات داد.

و به این ترتیب بیاید در معجزات پیامبران در قرآن! من مطالب را به طور فهرست وار می‌گویم، که اصلاً دیدتان نسبت به قرآن عوض بشود. قرآن یک زبان کاملاً عرفی است، و تمام صحبت‌هایی را که می‌خواسته با بشر بکند، از کلماتی استفاده کرده که همان بشر بکار می‌برده و آن اصطلاحات هنوز هم قدیمی نشده است. هنوز هم بشر همان اصطلاحات را بکار می‌برد، از همان تمثیلات استفاده می‌کند.

مثلاً شما می‌گویید: پسران کجا رفته؟ رفته فلان جا! بله! پسر عصای دست‌مان بود، کمک‌مان می‌کرد! «وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ» (طه ۱۷) این چیست که در دست تو است ای موسی؟ «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ» (طه ۱۸) من به این عصا تکیه می‌زنم، به درختها هم می‌زنم، برگ می‌ریزم و گوسفندها می‌خورند. کارهای دیگری هم با آن می‌کنم. قرآن می‌گوید: نه! عصایت را بینداز زمین! یک کار دیگر هم از آن برمی‌آید!

پس ببینید عصا در قرآن به همان معنایی که مصطلح بوده، می‌آید! اول هم از موسی می‌پرسد که این چیست و بعد می‌گوید؛ ببین همان طور که عصا تکیه‌گاه تو است، وحی ما و کتاب ما و حمایت ما از تو هم، عصای تو است. به همین شکلی که از عصایت استفاده می‌کنی، از وحی ما و کتاب ما هم بهره بگیر! تکیه‌گاه تو است و هدایت کننده زیر دستان تو. همون طوری که با آن عصا برگ می‌ریزی و گوسفندان تو می‌خورند، با عصای وحی ما هم، کلمات ما را به مردم ابلاغ می‌کنی!

من این مبحث را مخصوصاً انتخاب کردم که سروران عزیز را متوجه بکنم که شریعتی چه می‌خواست بگوید! چه تحولی می‌خواست ایجاد بکند! چه تذکری می‌خواست بدهد! اینکه چرا دین ما دستخوش این انحراف عظیم شده و چیزهایی که اصلاً پیامبر اسلام نیاورده، اساس دینداری ما قرار گرفته



است، به طوری که اگر کسی دروغ بگوید، هیچ کس نمی‌گوید چرا دروغ گفت؟! خلف وعده بکند، هیچ کس نمی‌گوید چرا خلف وعده کرد؟! اما اگر روز عاشورا سیاه نباشد، هزارها نفر اعتراض می‌کنند که چرا سیاه پوشیدی؟! این حرف شریعتی است! آیا اینها را پیامبر آورده است؟! قرآن آورده است؟! قرآن گفته است سیاه پوشید؟! پیامبر گفته است سیاه پوشید؟! پیامبری که فرمود: «لَيْسَ مِنْ تِيَابِكُمْ شَيْءٌ أَحْسَنَ مِنَ الْبَيَاضِ» بهترین لباس شما سفید است، چطور ما سیاه می‌پوشیم؟! باید سفید پوشیم، اگر تابع این پیامبریم! اینها حرف شریعتی است!

آیا پیامبر قرآن آورد یا اینها همه دعاء؟ دعاهایی را می‌خوانیم که معنایش را نمی‌فهمیم! و در بعضی از این دعاهای، عباراتی هست که دقیقاً مترادف با شرک است. شریعتی می‌گوید؛ این دعاهای، این زیارتها، اینها اساس دین نیست! دین، چیز دیگری است! دین باید درون انسان ایجاد تحول بکند، انسان را به سمت کمال هدایت بکند!

قرآن که دین را تعریف می‌کند، می‌گوید: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (یوسف ۴۰) این دین، دین قیّم است. آیه دیگری که در تعریف دین است و از ابراهیم و تمام انبیاء اسم می‌برد، می‌گوید: «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (بقره ۱۳۲) ببینید همین «مُسْلِمُونَ»، همان آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران ۱۹) را هم بیان می‌کند. برای اینکه می‌گوید ابراهیم به فرزندانش گفت و یعقوب هم به فرزندانش گفت که خداوند دین را برای شما برگزیده است! خداوند! یعنی شما باید دین را از خدا بگیرید، نه از افراد دیگر! این چیزی که آقا گفته‌اند، پس حتماً دین این است یا فتوی داده‌اند، پس دین این است! نه!! دین باید مستقیماً از خدا گرفته بشود!! ببینید ابراهیم و یعقوب و همه پیامبران به فرزندانشان می‌گویند؛ شما نمیرید مگر اینکه مسلم باشید! یعنی تسلیم امر خدا باشید!

این اسلامیت در میان جوامع اسلامی نیست! کسانی که دینهای دیگری هم دارند، می‌توانند در این چارچوب قرار بگیرند، و شاید آنها بیشتر از ما مسلم باشند، چون بر حسب ظاهر، اسلامیت آنها بیشتر است. به جهت اینکه به خیلی از مسائلی که انبیاء برای هدایت بشر آورده‌اند، بهتر عمل کرده‌اند و نتیجه هم گرفته‌اند. شما نمی‌توانید بگویید؛ چرا ما که مسلمانی، عقب افتاده‌ایم و خدا به ما عنایت ندارد؟! و آنها که کافرند، پیشرفت کرده‌اند؟! نه! این طور نیست! آنها تابع مقررات نظام عالم هستند. در یک جامعه‌ی اگر دروغ گفته نشد، آثار دروغ نگفتن ظاهر می‌شود. یک جامعه‌ی اگر عمل صالح کرد، آثار عمل صالح ظاهر می‌شود، می‌خواهد مسلمان باشد یا نباشد، نماز بخواند یا نخواند، این هیچ تأثیری در نظام عالم ندارد! اگر کسی شبانه روز نماز بخواند و آدم دروغ‌گویی هم باشد، آن نماز چون حرف است، هیچ تأثیری ندارد! ولی دروغ گفتن، آثار خودش را خواهد گذاشت. به همین دلیل می‌بینید که آنها بیشتر مصداق این آیه «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (بقره ۱۳۲) قرار گرفتند. یعنی بیشتر تسلیم نظام عالم هستند و مقررات را فهمیدند.

اینها حرف‌های شریعتی است، از خودم نمی‌گویم. اینها خیلی مهم است. ممکن است حرفهای پیش پا افتاده‌ی به نظر برسد، ولی ذکر و تجدیدش بد نیست. شما اهل اندیشه باشید، فلسفه غرب را زیر و رو کرده باشید، فلاسفه غرب را بشناسید، با همه مدرن‌ها و پست مدرن‌ها آشنا باشید، ولی در هنگام رانندگی، موتورهای توی پیاده رو رفت و آمد کنند، پشت چراغ قرمز هم نایستند، نظام عالم کار خودش را می‌کند! اصلاً اینها عین دینداری است! آیا خداوند بشر را هدایت کرده به تمام چیزهایی که خلاف عقل است و برای او ضرر و خطر دارد؟! وقتی خودکشی در اسلام حرام است، اگر یک موتورسوار خلاف جهت

رفت، و موجب شد اتومبیلی به او بزند و کشته بشود، این خودکشی نکرده است؟! این مرتکب کار حرام شده و خودش را کشته است! اینها اساسیات اندیشه انبیاء بوده است! و غربی‌ها این اساسیات را گرفته‌اند، و تا آنجایی را گرفته‌اند که موجب پیشرفت‌شان شده است.

شما ببینید اصلاً اندیشه عملی در میان ما، به عنوان یک جامعه اسلامی، اندیشه دغل کاری و تقلب و حیله‌گری و کم‌گذاشتن است. اندیشه عمل صالح نیست! از کوچکترین کار بگیرید تا بزرگترین کار. شما ببینید مثلاً شورای نگهبان با چه اندیشه‌ی صندوق‌های رأی را باطل می‌کند؟! مگر می‌شود کسی بگوید من چون عالم دینی هستم، حق تقلب دارم! اما تا کس دیگری تقلب کرد دستش را قطع می‌کنم؟! دین را نفهمیده‌ایم! خود قرآن می‌گوید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...» (ابراهیم: ۴) ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش. برای اینکه برای آنها تفهیم کند، یعنی مردم بفهمند که او چه می‌گوید! خوب قطعاً تا آن حدی که امکان داشته، کسانی که زمان پیامبر بودند، قضیه را می‌فهمیدند و درک می‌کردند. آن قدری را هم که نمی‌فهمیدند، یا می‌پرسیدند یا با آن کاری نداشتند. در هر حال زبان، زبان قوم بوده است.

بنده توصیه می‌کنم که این نسل جوان، از این منظر وارد قرآن بشود و آن پیام واقعی شرعی را بگیرد، که این دینی که در دست ما است، یک چیز تحریف شده‌ای است، و اگر بخواهیم با دین زیست کنیم، و دین را داشته باشیم، و این دین تأثیر در حیات اجتماعی و سیاسی ما داشته باشد، قطعاً باید از آن بیانیة اصلی خودش اتخاذ بشود، یعنی قرآن! و این کاری است که روشنفکران ما باید روی قرآن انجام بدهند. بیایند حتی روی داستانهای قرآن کار کنند، چون قرآن خودش می‌گوید که این احسن القصص است، و اینها همه از متشابهات قرآن است. و اگر نه به هیچ وجه ضرورتی نداشته است که خداوند برای هدایت بشر مثلاً داستان یوسف را بگوید یا داستان اصحاب کهف را!

مثلاً در مورد داستان اصحاب کهف، این قضیه دائماً در جوامع بشری اتفاق می‌افتد که یک عده‌ی صاحب اندیشه، در یک جامعه‌ی ظاهر می‌شوند، و جوانهایی هستند و می‌خواهند کاری برای هدایت جامعه انجام دهند، و در برابر قدرت حاکم مغلوب می‌شوند، و عقب نشینی می‌کنند. قرآن پیامش این است که عقب نشینی به معنای مرگ اندیشه نیست. حتی صاحبان قدرت این را در نظر داشته باشند که، عقب نشینی گروهی و حتی منزوی شدن آنها و ناپدید شدن آنها از چشم مردم، به معنای مردن اندیشه نیست. این اندیشه حتی اگر یک قرن و دو قرن و سه قرن هم مخفی بماند و بر حق باشد، سرانجام ظاهر خواهد شد، و موجب سقوط قدرت می‌شود. این پیامی است هم به قدرتمندان و هم به صاحبان اندیشه‌ی که در یک برهه‌ی از زمان، از قدرت شکست می‌خورند.

این داستانها و معجزاتی که برای این آیات درست کرده‌اند، اینها اصلاً در قرآن نیست! قرآن پیام دارد! و اینها حرف من نیست! شما وقتی بروید در کتب حکماء و عرفاء، می‌بینید که آنها خیلی خوب به این مسائل پرداخته‌اند. بیان این داستانها در قرآن به این هدف بوده است که انسان از طریق انبیاء، سیر تعالی و تکامل اخلاقی پیدا بکند.

مثلاً درباره نور در قرآن، آیات زیادی هست. آیا نور در قرآن، این نور خورشید است؟! قطعاً این نیست! وقتی شما آیات قرآن را با هم مقایسه بکنید، یک جا می‌گوید که کتاب، نور است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» (مانده ۱۵) خب پس کتاب، نور است، روشنایی دارد! پس هدایت، نور است! پس وقتی می‌گوید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (نور ۳۵) به این معنا است که هدایت خدا، موجب روشنایی بشریت می‌شود. از این نکات در قرآن بسیار زیاد است. مثلاً حیات و ممات، به پیامبر می‌گوید: «إِنَّكَ لَا



تُسْمِعُ الْمَوْتَى...» (نمل ۸۰) اینجا قطعاً «موتی»، مردگان گورستان نیستند. انسانهای بدون تفکر، بدون اندیشه‌یی هستند که حرف حق را گوش نمی‌دهند، و ظالم و ستمگر هستند، اینان، همه، از زبان و دیدگاه قرآن مردگانند، و به پیامبر می‌گویند؛ تو خیلی سعی نکن چون نمی‌توانی حرفت را به گوش اینها بشنوانی! اینها مرده‌اند! «وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (نمل ۸۰) و به کسانی که کر هستند، نمی‌توانی دعوت خودت را برسانی.

ببینید اینها از اندیشه شریعتی است، ولی هر اندیشه‌یی قابل نقد است. ببینید در قرآن به پیامبر هم اجازه نمی‌دهد که از جایگاه انسانی خودش در میان مردم جامعه فراتر برود: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...» (کهف ۱۱۰) من هم مثل شما هستم! و حتی به مردمی که می‌گویند ما از پیامبری تبعیت می‌کنیم که فرشته باشد و اگر هم فرشته نیست، «أَوْ تَرْفَعِي فِي السَّمَاءِ» (اسراء ۹۳) برود بالای آسمان و کتاب بیاورد، آن وقت ما از او تبعیت می‌کنیم! خداوند هر دو را نقض می‌کند، می‌گوید: نه به آسمان می‌رود و نه فرشته است. حتی اگر ما فرشته‌یی را هم از آسمان بفرستیم که شما را هدایت بکند، سرانجام آن فرشته باید به صورت خود شما دربیاید. این متن خود قرآن است! می‌گوید: باید مثل آدم باشد! باید همراه و همزاد شما باشد! مثل شما هم حرف بزند! پس منزلت پیامبر را می‌آورد در شأن انسان.

گفته‌اند که شریعتی می‌گوید در یک جامعه باید یک نفر به عنوان حاکم تعیین شود، و مردم از او حرف شنوی داشته باشند و این با دموکراسی در تضاد است! اینکه شریعتی گفته است یک نفر باید باشد، در همان بحث امت و امامت است. قرآن در مورد انتخاب رهبر به مردم چه می‌گوید؟ خوب دقت کنید! هیچ یک از انبیاء الهی حق نداشته‌اند که دین‌شان را به مردم تحمیل کنند. اگر دین تحمیلی شد، پشیزی ارزش ندارد! نه برای خود فرد که آن را قبول کرده، نه برای جامعه، نه برای خدا! حضرت علی هم این را تعریف می‌کند:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَنِلَكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَنِلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ  
وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَنِلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.

قومی از روی تجارت خدا را می‌پرستند و می‌خواهند با او تجارت کنند. مثلاً حج می‌رود که یک غرفه در بهشت بگیرد! این تجارت است! یک مردمی هم از سر ترس خدا را می‌پرستند، این عبادت بردگان است. مثل برده‌یی که از اربابش می‌ترسد، او هم از خدا می‌ترسد. از قیامت، جهنم، آتش، عذاب، مار، عقرب! این عبادت هم یک ارزشی دارد و ارزش آن یک آثاری در جامعه دارد و آن این است که این فرد گناه نمی‌کند. ولی قومی از روی شوق که خدا او را هدایت کرده است و از روی شکر نعمت، از آن پایگاه و جایگاه خدا را می‌پرستند، که این عبادت آزادگان است. و انسان باید به اینجا برسد. پس دینی که تحمیلی شد، از دیدگاه پیامبر و علی و امامان هم ارزشی ندارد. قرآن چه می‌گوید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره ۲۵۶) دینداری اجباری نیست. دو راه مشخص شده است، راه رشد و راه گمراهی. هر که می‌خواهد بپذیرد، و هر که می‌خواهد نپذیرد. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره ۲۵۷) خدا دوست کسانی است که ایمان آورده‌اند، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ!»

پس ببینید اگر کسی با این قرآن آشنا باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند ضد آزادی باشد و شریعتی با قرآن آشنا بود. بنده توصیه می‌کنم که جوانان قبل از اینکه نقدهای شریعتی را بخوانند، کتابهایش را بخوانند، یا حداقل نقدی را که می‌خوانند، به کتابهای او مراجعه بکنند تا این ابهامات برطرف شود. البته باز هم بگویم هر کتابی را به دیده نقد نگاه بکنید حتی قرآن! مهم نیست و خداوند این اجازه را داده است.